

محمد حسن خان اعتماد السلطنہ

# جلسہ

مشہور بہ خواب نامہ

بہ کوشش محمود کتیرائی

۹	دیباچه
۴۵	آغاز گفتار آقا محمدخان
۴۹	استنطاق حاجی ابراهیم خان شیرازی
۵۳	استنطاق میرزا شفیع مازندرانی
۵۷	استنطاق حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی
۶۳	استنطاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
۶۹	استنطاق حاجی میرزا آقاسی
۷۵	استنطاق میرزا تقی خان امیر کبیر
۸۵	استنطاق میرزا آقاخان نوری
۹۱	استنطاق میرزا محمدخان سپهسالار
۹۷	استنطاق میرزا حسین خان سپهسالار
۱۱۳	استنطاق میرزا یوسف آشتیانی
۱۲۵	استنطاق میرزا علی اصغر خان اتابک
۲۵۱	رؤیای صادق و خلسه
۲۵۷	سخنی در باره: روزنامه خاطرات...
۲۷۱	بعد از تحریر
۲۷۳	وجهه نظر اعتماد السلطنه نسبت...
۲۸۳	اعتماد السلطنه دانشمند یا بی سواد؟
۲۹۳	چند یادداشت دیگر درباره اعتماد السلطنه

کتاب «خلسه» از نوشته‌های بازپسین سال‌های زندگی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و دوران پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است. نویسنده، یارایی نداشته که اندیشه خود را آزادانه و رک و راست و بی‌پروا به‌روی کاغذ آورد، از این روی چنین وا می‌نماید که در حالت بین خواب و بیداری دیده است که پادشاهان ایران یازده تن از صدور قاجار را - از حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی تا میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) - به‌بازپرسی کشیده و درباره آنان داوری کرده‌اند.

نوشتن این کتاب - چنان که از صفحه نخست آن به‌خوبی برمی‌آید - پس از سفر ناصرالدین‌شاه به عراق عجم، آغاز گردیده است. می‌دانیم این سفر در واپسین هفته‌های سال ۱۳۰۹ ق آغاز گردیده و در آغازهای سال ۱۳۱۰ ق پایان پذیرفته است.

نویسنده در چند جای از کتابش، بدین معنی تصریح می‌کند که چهل و پنج سال از پادشاهی ناصرالدین شاه گذشته است. با به‌دیده داشتن این که ناصرالدین‌شاه در ذی‌القعدة ۱۲۶۴ ق در تهران بر تخت

شاهی نشست و کمایش پس از چهل و نه سال پادشاهی در ۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۳ ق کشته شد، پیدا می‌آید که کتاب «خلسه» را سه سالی پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه و مرگ خودش نوشته است.

«خلسه» نخستین بار در سال ۱۳۲۴ خورشیدی از روی دست‌نویسی که محمد شهید نورایی از آن داشته، به دست کتابفروشی زوار مشهد چاپ شد. اما افزون بر افتادگی‌ها، دیباچه و متن آن پر از لغزش بود.<sup>۱</sup>

ده سال پیش آقای مصطفی فاتح نسخه‌ای ماشین شده از «خلسه» را که متعلق به کتابخانه خودشان بود با گشاده‌دستی در دسترس من نهادند. دست‌نویسی از آن آماده کردم. در پایان نسخه آقای فاتح، توضیحی از قاسم غنی به تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۵ خورشیدی افزوده شده بود که در این جا می‌آورم:

«ظاهراً مصنف، آن (= خلسه) را به اتمام نرسانیده است. زیرا نسخه اصل که نزد اشرف السلطنه همسر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه بوده فعلاً در مشهد در خانواده مرحوم حاج سیدحسین نایب‌التولیه موجود است»

---

۱: برای نمونه، در دیباچه کتاب، اعتمادالسلطنه را «در ردیف دوستان و ارادتمندان حقیقی مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی» می‌شمارد که نادرست است؛ تاریخ مرگ وی را «شب پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳... در سن ۵۴ سالگی به مرض سخته» می‌نویسد، و حال آن که وی در نوزدهم شوال ۱۳۱۳ ق درگذشته است؛ در پایان کتاب نیز چنین چاپ شده است:

«در این جا دست اجل گریبان نویسنده محترم را گرفته و به اتمام مقاله فرصت نداده مطالب ناتمام مانده است». که نادرست است. بر روی جلد کتاب نوشته شده: «خلسه، خوابنامه مرحوم اعتمادالسلطنه، یا یک پرده تاریخی از اسرار انحطاط ایران». همین عنوان مایه لغزش بسیاری از نویسندگان که از این کتاب در نوشته‌های خود یاد کرده‌اند، گردیده است و نام کتاب را بیشتر «خوابنامه» و گاه «اسرار انحطاط ایران» و حتی گاه «رؤیای صادق» و بسیار به ندرت «خلسه» نوشته‌اند. اعتمادالسلطنه در «روزنامه خاطرات» یک جا از این کتاب به «خلسه» نام برده است. «امروزها امین حضور بر حسب ظاهر خصوصیت زیادی می‌کند. اما همان است که آن شخص غیبی در «خلسه» نوشته است. شرح حال امین حضور بی‌کم و زیاد همان است» (روزنامه خاطرات، صفحه ۱۵۲۵).

«و به همین جا خاتمه می‌یابد.»

«نسخهٔ اصل خط مرحوم میرزا محمدحسین فروغی

«ملقب به ذکاءالملک... است که از نویسندگان و منشیان

«معروف وزارت انطباعات و از همکاران مرحوم

«اعتمادالسلطنه بوده است. نسخه حاضر از روی نسخه‌ای

«سواد شده که مستقیماً از روی نسخهٔ اصل نوشته شده است.

«اشرفالسلطنه (دختر شاهزاده عمادالدوله از شاهزادگان

«دولتشاهی کرمانشاهان) بعد از مرگ محمدحسن خان

«اعتمادالسلطنه که در ۱۳۱۳ اندکی قبل از کشته شدن

«ناصرالدین‌شاه واقع شده به عقد ازدواج حاج سیدحسین

«نایب‌التولیه آستانه رضوی مشهد درآمد و در مشهد هم

«وفات یافت و از جمله ماترک او که در خانواده نایب‌التولیه

«باقی مانده یکی نسخهٔ خلسهٔ اعتمادالسلطنه است.»

در دست‌نویس دیگری که خانم‌ک ساسانی به‌من سپرد نیز کتاب

پایان نیافته؛ متن چاپی سال ۱۳۲۴ نیز چنین است.

به‌دیدۀ ما، در این که کتاب را اعتمادالسلطنه به‌پایان رسانده یا

نرسانده، داوری بی‌چون و چرا کردن، دشوار است.

از یک سو می‌دانیم که تاریخ نوشتن کتاب سال ۱۳۱۵ ق است

و تقریباً در یک صفحه به‌پایان نسخه‌های موجود خلسه، تصریح می‌کند

که چهل و پنج سال از پادشاهی ناصرالدین‌شاه گذشته است و اگر

به‌دیدۀ داشته باشیم که اعتمادالسلطنه سه سالی پس از این تاریخ زنده

بوده، دشوار است بپذیریم که کتاب را در این مدت به‌پایان نرسانده

بوده است.

از سوی دیگر می‌توان انگاشت که شاید اعتمادالسلطنه برای

به‌پایان رساندن واپسین بخش کتاب - که استنطاق میرزا علی‌اصغر خان

اتابک باشد - چاره‌ای نداشته مگر آن که دست نگهدارد تا ببیند

سرانجام اتابک چه خواهد شد، و آن‌گاه کتاب را به‌پایان رساند.

افزون بر این که کتاب نانجام به دست ما رسیده، در چند جای کتاب در دست‌نویس اصل، واژه یا سطر و گاه چند یا چندین سطر را سیاه یا پاک کرده و یا بریده‌اند؛ مانند سطرهای چند دربارهٔ کامران میرزا نایب‌السلطنه که میانه‌اش با اعتمادالسلطنه شکرآب بوده است و خانم‌لك حدس زده است که کار اشرف‌السلطنه است که رگی خویشاوندیش جنبیده و او را بدین کار برانگیخته است.<sup>۱</sup>

«خلسه» به‌وارونه آنچه که برخی ادعا کرده‌اند، از نوشته‌های خود اعتمادالسلطنه است: متن خلسه با متن یادداشت‌های روزانه او که به نام «روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه» چاپ شده است می‌خواند؛ در روزنامهٔ خاطراتش به خلسه اشاره کرده است<sup>۲</sup>؛ قاسم غنی در پایان نسخهٔ ماشین‌شده‌اش تصریح می‌کند که اصل دست‌نویس نزد زن اعتمادالسلطنه بوده و می‌افزاید که «خلسه» نوشته اعتمادالسلطنه است؛ از متن کتاب نیز به‌خوبی برمی‌آید که نویسندۀ آن کسی جز خود اعتمادالسلطنه نمی‌تواند باشد.

می‌دانیم که پدر اعتمادالسلطنه را به کشتن میرزا تقی‌خان امیرکبیر برگماردند. از سوی دیگر مهدعلیا دشمن امیرکبیر به‌نوشته خود اعتمادالسلطنه «هزار حقوق به خانوادهٔ اعتمادالسلطنه داشت<sup>۳</sup>» و مادر اعتمادالسلطنه و مهدعلیا با هم لحمی لحمک بودند و خود محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کودکی با مادرش و مهدعلیا به مسافرت رفته و در چادر مهدعلیا خوابیده بوده است.<sup>۴</sup>

از همین روی در کتاب «خلسه» دربارهٔ میرزا تقی‌خان امیرکبیر بسی بی‌دادگرانه داوری کرده است اما از زبان امیر، مهدعلیا را

۱: سیاستگران دورهٔ قاجار، خانم‌لك ساسانی، جلد یکم، صفحهٔ ۱۷۸.

۲: نگاه شود به‌زیرنویس شمارهٔ ۱.

۳: روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحهٔ ۶۳۷.

۴: پیشین، صفحهٔ ۶۳۵.

در اوایل سال هزار و سیصد و ده از تاریخ عرب یا هجری،  
مؤکب معظم شاهنشاه ایران اعلیحضرت ناصرالدین شاه خلدالله ملکه  
سفری به عراق عجم نمود<sup>۱</sup> و چنین اتفاق افتاد که راقم این سطور با  
ملترمین رکاب اعلی همراه بود. پس از چندروز تفرج و گردش  
در متزهات عراق بنای بازگشت شد و متوجه دارالخلافة باهره  
گشتند.

در عبور از خاک ساوه به شهر و قصبه این ناحیه ورود فرموده  
از یل آباد به فتح آباد رفتند. بنده ناچیز در اسفار سابقه، ساوه را دیده  
بودم اما چنان که باید به کشف آثار و ابنیه عتیقه و وضع آن نپرداخته،  
لهذا برخود مخمر نمودم که روزی و شبی در این آبادی به سر برم  
و از مقاصد منظوره باخبر شوم. وارد ساوه شده به اراضی بایر که  
موقع و موضع شهر قدیم است رفتم. در این محل مسجدی از شاه

---

۱: این سفر از چهاردهم شوال هزار و سیصد و نه هجری قمری آغاز شده و تا محرم هزار و سیصد  
و ده به درازا کشیده است. نگاه شود به: سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، چاپ سال ۱۳۱۱ق؛  
روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه چاپ افشار ص ۹۲۷. در «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» نیز شرح  
این سفر آمده است.

طهماسب صفوی بوده که حالا خراب و ویران است و بقیه‌ای از آن موجود. داخل مسجد شدم. آن روز گرمی هوا تن را در تعب داشت و میزان‌الحراره ظاهراً زیاده از چهل درجهٔ سانتی‌گراد بود. زیر طاق مقصوره هوایی یافتم نسبت به بیرون خنک و معتدل، آب‌انباری هم در حوالی مسجد دیدم و معلوم شد آن را هم دویم پادشاه صفوی ساخته قدری از آب آن نوشیده از سردی و گوارایی آن لذت بردم معلوم شد یا قوت حموی و سایر رحالین آنچه در باب آب‌انبارهای ساوه و آوه نوشته‌اند راست است و از روی تحقیق بوده. چون از گرمی هوا بیاسودم و به آبی چنان رفع عطش نمودم، بدن را انتعاشی حاصل آمد، دماغ تر شد، مغز به کار افتاد، خیال جنبش نمود؛ حاصل آن که مشغول فکر شدم. در زمین ناهموار، سقف شکسته و ستون کج شده و محراب خراب و کتیبه ریخته و دیوار منهدم دیدم و چون مارگزیده برخورد به پیچیدم و با خود گفتم حالا که اسباب بنای این قسم ابنیه فراهم نیست چرا آنچه را گذشتگان ما ساخته‌اند، خود به عمد خراب می‌کنیم و با تیشهٔ جهل ریشهٔ مفاخر مملکتی خویش را از بن و بیخ برمی‌کنیم. همه کس داند سلاطین صفویه شیعهٔ اثنی‌عشری بوده‌اند ما را نیز همان دین و کیش است. مساجد و مدارس و تکایا و زوایا و خانات و رباطات و پل‌ها و آب‌انبارهای آنها را که از تزینات مملکت و لوازم آسایش بندگان خداست برای چه متروک گذاشته‌ایم بلکه به اندراس و انطماس آن همت گماشته. اگر محراب مسجد انحرافی داشت یا اسم شاه‌طهماسب صفوی صراحتاً در آن کتیبه نشده بود می‌گفتم عوام فرض کرده‌اند از ابنیهٔ عامه است و به تعصب و حمیت جاهلیت آن را خراب خواسته. چون مسلم است که بانی، شیعه بلکه از سادات عالی‌درجات است<sup>۲</sup> اثر او را محو نمودن، نیست

۱ و ۲: درباره کیش صفویان نگاه شود به: شیخ صفی و تبارش، احمد کسروی. این سخن اعتماد السلطنه نیز جالب توجه است که در روزنامهٔ خاطراتش (ص ۴۶۲) می‌نویسد: «... این سخن اعتماد